

رویداد علمی

کارنامه روشن فکری در ایران از مشروطه تا جنگ چهل و نه



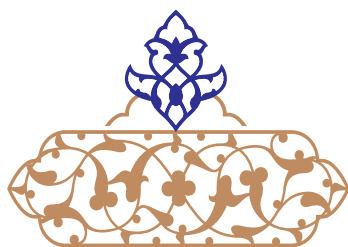
مركز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

تسنیم
خبرگزاری
Tasnim
News Agency

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رویداد علمی

کارنامه روشنفکری در ایران از مشروطه تا جنگ چهل روزه



مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

عنوان:

کارنامه روشنفکری در ایران
از مشروطه تا جنگ چهل روزه

تاریخ انتشار:

شهریور ۱۴۰۵



آیا روشنفکر ایرانی توانسته است پاسخی درخور به بحران‌های
وجودی و بنیادین جامعه خویش دهد؟ اساتید علوم انسانی در این
رویداد به این پرسش پاسخ می‌دهند.

جریان روشنفکری در تاریخ معاصر ایران همواره در تحولات، پرسش‌ها و
کشمکش‌های هویتی حاضر بوده است، اما نسبت این جریان با نیازهای
بنیادین جامعه، مسئله وطن و مواردی از این دست چگونه ارزیابی می‌شود؟
رویداد علمی تخصصی «کارنامه روشنفکری در ایران از مشروطه تا جنگ چهل
روزه» که با حضور اساتید برجسته علوم انسانی دکتر مصطفی تقوی مقدم،
دکتر سجاد صفارهرندی، دکتر حسین محمدی سیرت و دکتر سید جواد میری
در مرکز مطالعات راهبردی تسنیم برگزار شد، تلاشی ژرف برای پاسخ به همین
پرسش‌های کلان است. در این هم‌اندیشی، سیر تطور روشنفکران ایرانی از
رویکرد مقلدانه در عصر منورالفکری، تا تلاش برای بازگشت به خویشتن
و در نهایت رویارویی با چالش مدرن دیکتاتوری سیاره‌ای واکاوی گردید.
صاحب‌نظران حاضر در این نشست با عبور از کلیشه‌ها، به ارائه سنجه‌هایی
برای ارزیابی عملکرد روشنفکران، تحلیل هفت موج تطور مفهوم «وطن»
و تبیین چرخش هویتی و پیوند نوین ایرانیت و مقاومت در دوران کنونی
پرداختند. این نوشتار مشروح مباحث این نشست راهبردی است.

❖ روشنفکر کسی است که در اموری که به ظاهر به او مربوط نیست مداخله می‌کند و برای خود تعهد و مسئولیت اجتماعی قائل است

♦ **دکتر محمد جلیلی (مجری کارشناس):** روشنفکری پدیده تاریخی مهمی در تاریخ معاصر ایران است که سخن درباره کارنامه آن از مشروطه تا جنگ چهل روزه می‌تواند موجب بحث‌های دراز دامنی شود. از اساتید حاضر در نشست خواهشمندم مباحث خود را به اجمال بیان نمایند. در ابتدا از استاد سید جواد میری خواهش می‌کنم مباحث خود را مطرح کنند؟

♦ **دکتر سید جواد میری:** اگرچه روشنفکری به عنوان مفهومی برآمده از دنیای جدید، واجد یک تاریخچه‌ی ایرانی است، اما نمی‌توان این تاریخچه را از سیر جهانی آن منفک دانست. به عبارت دیگر، طرح مفهوم روشنفکر به معنای سخن گفتن در ساحت دنیای مدرن است. با این حال، برخی منتقدان این پرسش را مطرح می‌کنند که اگر روشنفکری را مختص دوران مدرن بدانیم، صاحبان اندیشه و نظر در ادوار پیشامدرن را چگونه باید دسته‌بندی و صورت‌بندی کرد؟ در این راستا، تعریفی که **آنتونیو گرامشی** ارائه می‌دهد، می‌تواند راه‌گشا باشد. او معتقد است که همه‌ی انسان‌ها بالقوه ظرفیت روشنفکری دارند، اما لزوماً همه‌ی افراد در جامعه کارکرد روشنفکرانه ایفا نمی‌کنند. بر همین اساس، گرامشی روشنفکران را به دو دسته‌ی عمده تقسیم می‌کند:

❖ **۱. روشنفکران سنتی:** لایه‌هایی مانند روحانیون، معلمان و فیلسوفان کلاسیک که خود را مستقل از طبقات اجتماعی دانسته و برای خویش نوعی تداوم تاریخی قائل‌اند.

❖ **۲. روشنفکران ارگانیک:** افرادی که مستقیماً از دل یک طبقه‌ی اجتماعی خاص (همچون طبقه‌ی کارگر یا سرمایه‌دار) ظهور می‌کنند تا به آن طبقه آگاهی، انسجام و توانایی نقد ببخشند و در نهایت، نوعی هژمونی ایجاد کنند. از این منظر، روشنفکری صرفاً پدیده‌ای متعلق به دنیای مدرن نبوده و دارای عقبه‌ای تاریخی است.

در کنار این دیدگاه، **برتراند راسل** روشنفکر را فردی خردگرا، واجد تفکر انتقادی و مستقل از جزم‌اندیشی معرفی می‌کند. **ژان پل سارتر** نیز تعریف متفاوتی ارائه داده و معتقد است روشنفکر کسی است که در اموری که به ظاهر به او مربوط نیست مداخله می‌کند و برای خود تعهد و مسئولیت اجتماعی قائل است.



همچنین **فرانتس فانون** برای روشنفکران کشورهای استعمارزده، سه مرحله قائل است:

- ◀ **مرحله‌ی نخست (جذب):** روشنفکر به تقلید از فرهنگ کشور استعمارگر می‌پردازد. در این دوره که در فرهنگ ماگاه از عنوان منورالفکر استفاده می‌شد، هر آن چه از غرب می‌رسید، به عنوان اصل و معیار مطلق پذیرفته می‌شد.
- ◀ **مرحله‌ی دوم (بازگشت):** پس از بروز سرخوردگی، روشنفکران به سنت‌ها و گذشته‌ی خویش باز می‌گردند. مشابه آن چه در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ با نظریاتی همچون بازگشت به خویشتن در ایران شاهد بودیم.
- ◀ **مرحله‌ی سوم:** از نظر فانون، روشنفکر واقعی کسی است که ذهن خود را استعمارزدایی کرده، از برج عاج‌نشینی بورژوازی دست کشیده و مستقیماً

[۴] کارنامه روشنفکری در ایران از مشروطه تا جنگ چهل روزه

به جنبش انقلابی توده‌ها برای رهایی پیوسته است. علاوه بر این‌ها، تعاریف دیگری از سوی شخصیت‌هایی چون شریعتی، چامسکی و ماکس وبر مطرح شده است.

ادوارد سعید نیز وظیفه‌ی اصلی روشنفکر را سخن گفتن از حقیقت در برابر قدرت می‌داند و معتقد است روشنفکر نباید توجیه‌گر اقدامات دولت‌ها یا نهادهای حاکم باشد، بلکه باید با نگاهی انتقادی، عملکرد قدرتمندان را زیر سؤال ببرد. در این میان، **سید حسین العطاس**، متفکر مالزیایی، میان تحصیل‌کردگان و روشنفکران تمایز قائل می‌شود. او تحصیل‌کردگان و متخصصین را عمدتاً تکنوکرات‌هایی می‌داند که وظایف روزمره‌ی خود را بدون تفکر ساختاری یا انتقادی انجام می‌دهند. در حالی که روشنفکر را فردی می‌شناسد که با مسائل بنیادین جامعه مواجهه‌ای فعال دارد.

✦ گذار از منورالفکری به روشنفکری در ایران

با نگاه به تاریخ معاصر ایران، می‌توان دو کلان‌دوره را شناسایی کرد:

❖ **۱. دوره‌ی منورالفکرها:** در این دوره، اروپا، مرجع نهایی حقیقت و ارزش‌گذاری در تمام مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قلمداد می‌شدند. شخصیت‌هایی چون آخوندزاده و طالبوف معتقد بودند که برای رهایی از فلاکت، باید به نظام ارزشی و دستاوردهای تمدن غرب نگریست.

❖ **۲. دوره‌ی روشنفکران از دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شمسی:** در این دوره، مفهوم کلان «بازگشت به خویشتن» مطرح شد. متفکرانی چون احسان نراقی بر این باور بودند که نباید آن‌چه را خود داریم، از بیگانه تمنا کنیم. جلال آل‌احمد نیز با طرح مفهوم «غرب‌زدگی»، پایانی بر پروژه‌ی صرفاً تقلیدی منورالفکری اعلام کرد و بر ضرورت بازگشت به داشته‌های بومی تأکید ورزید. در ذیل دوره‌ی دوم، ما با تکثری از روشنفکران مواجهیم که بعدها در تاریخ‌نگاری این حوزه، به دو دسته‌ی کلی روشنفکران دینی یا نواندیشان دینی و اسلامی و روشنفکران سکولار مانند جریان‌های چپ و توده‌ای که لزوماً در زمان خود از این عنوان استفاده نمی‌کردند تقسیم شدند.

تفاوت بنیادین این دو دوره در این است که در دوره‌ی نخست، غرب کعبه‌ی آمال و معیار تمامی ارزش‌گذاری‌ها بود، اما در دوره‌ی دوم، نقد غرب و توجه به هویت خودی برجسته‌گشت. از منظر تاریخی، این دو جریان مکمل یکدیگرند؛ منورالفکرها به دنبال بنیان‌گذاری نهادهایی بودند که فقدانشان حس می‌شد، مانند حاکمیت قانون به جای اراده‌ی مطلق پادشاه، تشکیل دستگاه دولت، مفهوم ملت - دولت و تکنوکراسی که نطفه‌ی آن در دارالفنون منعقد شد و در عصر پهلوی اول به اوج رسید. اما در دوره‌ی روشنفکری، پرسش این بود که چرا این نهادها و قوانین صوری مانده و کارکرد حقیقی ندارند؟ در واقع روشنفکری بر نقد و ارتقای ساختارهای موجود تمرکز یافت. امروز ما در وضعیتی هستیم که با هر دو پروژه فاصله گرفته‌ایم. یکی از دغدغه‌های اصلی که ادوارد سعید نیز بر آن تأکید دارد، پایبندی روشنفکر به ارزش‌های جهانی و کلان‌روایت‌ها است. با این حال، در جهان کنونی که تحت تأثیر چرخش پست‌مدرن و فروپاشی کلان‌روایت‌ها قرار گرفته، این پرسش بنیادین مطرح است که آیا اساساً امکان ظهور روشنفکری که متعهد به ارزش‌های جهان‌شمول باشد، وجود دارد؟ این موضوع، یکی از محورهای کلیدی برای بحث و گفت‌وگوهای آتی خواهد بود.

تعریف سید حسین العطاس می‌تواند در فهم موقعیت کنونی به ما یاری برساند. در عصری که کلان‌روایت‌ها رنگ باخته‌اند و پروژه‌ی روشنگری به نوعی به بن‌بست رسیده است و ارزش‌های جهانی یا روایت‌های کلانی که روشنفکران خود را به آن‌ها متعهد می‌دانستند دچار فروپاشی شده‌اند، تکلیف چیست؟ آیا باید به سمت پوچ‌گرایی و سردرگمی متمایل شویم یا به فردگرایی مفرط پناه برده و توصیه کنیم که هر فرد تنها به فکر خویش باشد؟ برخی معتقدند با توجه به چرخش‌های پست‌مدرن، دیگر امکان فعالیت کلان وجود ندارد. اما سید حسین العطاس ایده‌ی کاربردی‌تری ارائه می‌دهد. او معتقد است روشنفکر کسی است که با مسائل بنیادین جامعه مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، روشنفکر فردی است که به‌طور فعال با ایده‌ها و مسائل کلان و ساختاری جامعه درگیر شده و توانایی طرح پرسش‌های بنیادین درباره‌ی نابرابری، تبعیض، بی‌عدالتی، فساد، توسعه، هویت و آینده‌ی جامعه را دارد و برای فهم

و حل آن‌ها تلاش فکری می‌کند.

بنابراین، تا زمانی که جامعه و انسان‌های اجتماعی وجود دارند و تا زمانی که ساختارهای قدرت پابرجا هستند، احتمال بروز کج‌کارکردی نیز وجود خواهد داشت. در هر جا که منابع، سرمایه و ثروت وجود داشته باشد، موضوع توزیع منابع مطرح می‌شود و در پی آن، امکان توزیع ناعادلانه و نفوذ فساد در ساختارهای قدرت نیز به وجود می‌آید. همچنین مسئله‌ی هویت و دیالکتیک میان ثبات و سیالیت در جوامع در حال تحول، جایگاه هویت انسانی و آینده‌ی جامعه را به چالش می‌کشد. این تعاریف به ما کمک می‌کند تا وضعیت فعلی خود را بهتر درک کنیم.

✦ روشنفکر ایرانی و مسئله‌ی دیکتاتوری سیاره‌ای

ما اکنون در موقعیت جنگی و در برابر یک دیکتاتوری سیاره‌ای قرار گرفته‌ایم. در نظم سرمایه‌داری کنونی، فارغ از این که دیکتاتورهایمانند قذافی یا صدام حسین را چگونه قضاوت کنیم باید توجه داشت که دیکتاتوری فردی مانند صدام، نهایتاً بر زندگی ۲۰ میلیون نفر یا با احتساب کشورهای همسایه بر ۱۵۰ میلیون نفر تأثیر مخرب می‌گذاشت. اما دیکتاتوری سیاره‌ای که توسط ایالات متحده و نظام سرمایه‌داری جهانی ایجاد شده است، زندگی ۸ تا ۹ میلیارد انسان را تحت تأثیر قرار داده و با چالش مواجه کرده است. ما با واقعیتی روبه‌رو هستیم که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد و بر تمام منابع زمین و حتی سیارات دیگر، ادعای مالکیت دارد. در چنین وضعیتی، وظیفه‌ی روشنفکر چیست؟ اگر به قول ادوارد سعید روشنفکر را قائل به ارزش‌های جهان‌شمول و منتقد قدرت بدانیم، یک روشنفکر در کشوری مانند ایران چه باید بکند؟ یکی از چالش‌های اصلی جامعه‌ی ما امروز، وضعیت مقابله با این دیکتاتوری سیاره‌ای است. اکنون پرسش این است که آیا باید صرفاً به نقد درونی خودمان بپردازیم، یا این دیکتاتوری سیاره‌ای را نقد کنیم، و یا هر دو را توأمان پیش ببریم؟ تشخیص این که در این مقطع کدام یک از این اقدامات اهم و مهم است، موضوعی است که می‌توان پیرامون آن بحث و گفتگوهای فراوانی انجام داد.

♦ **دکتر جلیلی:** بسیار سپاسگزارم از آقای دکتر میری. آقای دکتر در معنای روشنفکری و رسالت آن سخنان در خور توجهی را مطرح کردند بخصوص بحث دیکتاتوری سیاره‌ای که موضوع بسیار قابل تاملی است. بسیار سپاسگزارم. آقای دکتر تقوی در خدمت شما هستیم. لطفاً مباحث خود را مطرح بفرمایید.

۴ رویارویی با دنیای جدید، شوک تاریخی و کشف چهره استعماری غرب

♦ **دکتر مصطفی تقوی مقدم:** مقطع مورد بحث ما که پیوندی نزدیک با آن داریم و سرنوشت مشترکمان در آن رقم خورده، ایران معاصر است. دورانی که دست‌کم از آغاز عهد قاجار تاکنون را در بر می‌گیرد. علی‌رغم دیدگاه‌های مختلف، فرض بر این است که از زمان رویارویی ما با دنیای جدید، با مسائل متفاوتی نسبت به دوره‌های گذشته مواجه شده و در وضعیت نوینی قرار گرفته‌ایم. در این دنیای جدید، برای بررسی هر پدیده‌ای در تحولات ایران معاصر، نیازمند یک معیار هستیم. فرقی نمی‌کند که بخواهیم روشنفکری، روحانیت، نهاد دین، فرهنگ، احزاب، اشخاص یا حتی منابع تاریخ‌نگاری را ارزیابی کنیم. همواره به یک منطق تحلیل نیاز داریم. به عنوان مثال، زمانی که یک اثر مانند کتاب مشروطه ایرانی را بررسی می‌کنیم که به نقد روشنفکری پرداخته است، باید بپرسیم مبنای این نقد و دغدغه‌ی نویسنده چیست؟ وی از چه منظری به نقد پرداخته است؟ حتی اگر اثری منصفانه به نظر برسد، باید دریافت معیار نهایی آن برای سنجش راست‌کرداری یا کج‌کارکردی جریان‌ها اعم از روشنفکری، علما، نهاد سلطنت و دربار چیست؟ هر نویسنده، آگاهانه یا ناخودآگاه، مبنایی برای کار خویش دارد.

بنده تدوین این مبنا و منطق را برای تحلیل کلان تحولات ایران، یک ضرورت علمی و نیاز عمومی می‌دانم. از این رو، بحث خود را پیرامون منطق تحلیل تحولات ایران معاصر ارائه می‌دهم که بخشی از آن جنبه‌ی مفهومی دارد و در بخش دیگر، می‌توان روشنفکری را به عنوان یک مصداق در این متن



مورد سنجش قرار داد. بر این اساس، مشخص می‌شود که روشنفکری را با چه خط‌کشی باید سنجید.

باور بنده بر این است که رویارویی ما با دنیای جدید پس از جنگ‌های ایران و روس، نقطه‌ی عطفی بود که تاریخ ما را وارد روندی نوین با مسائلی تازه کرد. فرایندی که سرنوشت ۲۰۰ ساله‌ی ما را تا به امروز رقم زده است. حال پرسش این است که معیار فهم این تحولات چیست؟ آیا باید دوگانه‌ی سنت و مدرنیته را به عنوان مهم‌ترین معیار برگزینیم؟ اگرچه این تقابل در نگاه نخست منطقی به نظر می‌رسد، اما بنده به نتیجه‌ی دیگری رسیده‌ام. ما در رویارویی با دنیای جدید، پس از جنگ‌های روسیه، با چند مسئله‌ی بنیادین مواجه شدیم:

۱. **آگاهی از افت منحنی اقتدار:** برای نخستین بار پس از عصر صفویه، کلیت جامعه‌ی ایرانی و نه صرفاً نخبگان متوجه شدند که ایران دیگر آن کشور مقتدر عصر شاه عباس یا دوران نادرشاه نیست. شکست در جنگ، تحمیل قراردادهای خفت‌بار و کاپیتولاسیون، باعث شد تا اتحاد جامعه حتی ایلاتی که در جنگ شرکت کرده بودند این حقارت را لمس کنند. این آگاهی عمومی ایجاد شد که ما در یک سرashیبی سقوط قرار گرفته‌ایم.

۲. **درک جهان نوین:** دریافتیم که با چیزی فراتر از چند کشور پیشرفته‌ی صنعتی روبه‌رو هستیم. ما با یک تمدن نوین، یک عصر جدید و سبکی متفاوت از زندگی مواجه شده بودیم.

۳. نیاز به ابزار ترقی: عقب‌ماندگی خود را در حوزه‌ی علم، صنعت و تکنولوژی درک کردیم و متوجه نیاز مبرم به این ابزارها برای توسعه شدیم.

۴. کشف چهره‌ی استعماری غرب: هم‌زمان با احساس نیاز به علم و صنعت غربی، به تدریج دریافتم که شعارهای بشردوستانه و نوع‌دوستی غربیان، لزوماً به معنای کمک به پیشرفت ما نیست. همان‌گونه که دکتر عبدالهادی حائری تبیین کرده‌اند، رویه‌ی دیگران تمدن، سلطه و استعمار است. در دنیایی که اصالت با سود و قدرت است، کمک‌های آن‌ها صوری بوده و در مقابل، نفوذ، قدرت و غارت منابع ما را می‌خواهند. پدیده‌ی منورالفکری و بعدها روشنفکری، در فضای چنین رویارویی نابرابری شکل گرفت و در همین فضا بود که برای آینده‌ی ایران نسخه پیچیدند. در این تقابل، ارکان وجودی کشور ما در معرض تهدید قرار گرفت.

۴ پنج رکن بنیادین برای سنجش عملکرد جریان‌های فکری

تأکید می‌کنم که اصطلاح ارکان وجودی یا پایه‌های موجودیت، کلیدواژه‌ی بحث بنده است. تا پیش از آن، تهدیدها معمولاً در سطح نزاع‌های مرزی و جابه‌جایی اراضی با همسایگان بود. اما دنیای جدید در پی تسخیر جهان است و به تبع آن، تمام پایه‌های موجودیت ما را تهدید می‌کند. بنابر مطالعات بنده، این پایه‌های وجودی عبارتند از:

۱. تمامیت ارضی ۲. حاکمیت ملی ۳. امنیت ملی ۴. هویت ملی (به معنای استمرار تاریخی و تمدنی ما)

موجودیت یک کشور یا جامعه‌ی سیاسی چیزی خارج از این چهار رکن نیست. با ظهور استعمار، همه‌ی این‌ها مورد تهدید واقع شد و در بسیاری از مقاطع (تا سال ۱۳۵۷) دچار نوسانات شدید گردید. پس از انقلاب نیز اگرچه تهدیدها باقی ماند، اما رویکردها متفاوت شد. در ذیل این چهار رکن، پایه و ضرورت پنجمی شکل می‌گیرد و آن، ۵. پیشرفت و آبادانی است. زیرا برای بقا در این دنیای جدید، بدون برخورداری از مؤلفه‌های قدرت، ماندگاری ممکن نیست. بنده از این پنج عامل به عنوان نیازهای بنیادین جامعه ایران

از ابتدای دوران قاجار تاکنون یاد می‌کنم. مطالبه‌ی اصلی جامعه‌ی ایرانی نیز رفع همین تهدیدها و تأمین همین نیازها بوده است. وقتی از مطالبات مردم سخن می‌گویم، منظورم مطالبات قشری، صنفی یا معیشتی روزمره نیست، بلکه منظور مطالبات وجودی و موجودیتی است. این شاخص‌ها، منطق تحلیل ما هستند. ما باید کارکرد همه‌ی حکومت‌ها، سلسله‌ها، شخصیت‌ها، احزاب، رجال، نهاد روحانیت و جریان روشنفکری را با این معیار بسنجیم که هریک از آن‌ها در تأمین تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، امنیت ملی، استقلال و هویت ملی و پیشرفت و آبادانی ایران چه نقشی ایفا کرده‌اند؟

این منطق تحلیل، بسیار عینی، علمی و سنجش‌پذیر است. می‌توان پرسید که آقای روشنفکر، نسخه‌ای که شما برای پیشرفت ایران ارائه می‌دهید، هویت ملی را تقویت می‌کند یا انسجام آن را به مخاطره می‌اندازد؟ نسبت نسخه‌ی شما با امنیت ملی و تمامیت ارضی چیست؟ حتی تقابل سنت و مدرنیته نیز باید ذیل این معیارها سنجیده شود. چرا که ممکن است قرائتی از تجدد، نه تنها نیاز ما نباشد، بلکه به استحاله‌ی تاریخی و نابودی هویت ما منجر شود. با این منطق، می‌توان شخصیت‌هایی چون شیخ فضل‌الله نوری، ناصرالدین‌شاه، رضاشاه، محمدرضا پهلوی، امام خمینی (ره) و تمامی جریان‌ات نظیر حزب دموکرات یا اعتدالیون را به صورتی منصفانه و واقع‌بینانه ارزیابی کرد. چرا که این شاخص‌ها قابل سنجش هستند. هر اندیشه‌ای، اعم از اسلامی مانند تفکرات سید جمال‌الدین اسدآبادی یا غیره، اگر نسبتی با این نیازهای بنیادین نداشته باشد، ارزش تأمل و مذاقه نخواهد داشت، زیرا در خلأ سیر می‌کند. فایده‌ی این نگاه آن است که برای نسل‌های امروز و فردا مشخص می‌کند کدام مسیرها و نسخه‌ها در بوته‌ی آزمایش، شکست خورده و نباید تکرار شوند، و کدام الگوها باید ارتقا یابند. بنده در ارزیابی جریان‌ات، پیش از آن‌که به سراغ عناوین ثانویه‌ای چون فراماسونری یا وابستگی‌های فرقه‌ای بروم که البته در جای خود حائز اهمیت‌اند، کارنامه‌ی عملکردی آن‌ها را با این پنج شاخص می‌سنجم. ممکن است فردی از نظر شخصی بسیار متشرب باشد، اما نسخه‌ی او غرب‌زده یا آسیب‌زا برای منافع ملی باشد. در پایان، معتقدم این

چارچوب مفهومی می‌تواند به ما کمک کند تا جریان روشنفکری در ایران را طی این ۲۵۰ سال، عالمانه‌تر و در نسبت با نیازهای بنیادین جامعه تحلیل کنیم.

✦ گذار از روشنفکری تقلیدی به روشنفکری تلفیقی

♦ **دکتر جلیلی:** بسیار سپاسگزارم. آقای دکتر محمدی سیرت در خدمت شما هستیم. لطفاً مباحث خود را درباره نسبت روشنفکری و وطن مطرح بفرمایید.

♦ **دکتر حسین محمدی سیرت:** بنده معتقدم در تعریف روشنفکر، دو ویژگی بنیادین یعنی یک، مسئله‌مندی در مقام آغاز و پرسش و دو، اصلاح‌گری در مقام پاسخ حائز اهمیت است. بدین معنا که روشنفکر، نخست فردی است مسئله‌مند که به‌گونه‌ای جدی و واقعی با مسائل جامعه درگیر می‌شود و ثانیاً در جایگاه پاسخ‌گویی، رویکردی اصلاح‌گرایانه دارد. بر مبنای این دو ویژگی، تقسیم‌بندی‌های نسلی گوناگونی اعم از نسل اول، دوم و سوم برای روشنفکران ارائه شده است. در این میان، دسته‌بندی ارائه شده توسط دکتر سمیعی در کتاب «نبرد قدرت»، بسیار قابل تأمل است. ایشان میان روشنفکران تقلیدی و تلفیقی تمایز قائل می‌شوند. به باور بنده، تا به امروز دو الگوی کلی در روشنفکری ما، هم در مرحله‌ی فهم مسئله و هم در ارائه‌ی پاسخ وجود داشته است:

۱. جریانی که هم در تشخیص مسائل جامعه‌ی ایرانی و هم در ارائه‌ی راهکار، رویکردی کاملاً تقلیدی دارد. به‌طوری‌که حتی مفاهیم انسانی همچون تنهایی را نیز دقیقاً با همان قرائت غربی به جامعه‌ی ایرانی نسبت می‌دهد.

۲. جریانی که در فهم مسائل، نگاهی درونی و تحلیلی دارد و با رویکردی تلفیقی و تکیه بر ارزش‌های بومی و ملی، در صدد بازگشت به خویشتن و حفظ هویت مستقل است.

شایان ذکر است که تلفیق، امر بسیار دشواری است و بحران اصلی روشنفکری

ما نیز در همین حوزه نهفته است. با این حال، متأسفانه امروزه به دلیل سیطره‌ی رسانه‌ها، جریان تقلید به مراتب پرنرنگ‌تر از پیش شده است.



🔪 هفت موج تاریخی در بازتعریف هویت ملی و پیوند با مقاومت

متغیر دیگری که باید به آن پرداخت، موضوع وطن و مفاهیمی نظیر ملیت و ناسیونالیسم است. جامعه‌ی ایرانی به عنوان جامعه‌ای واجد ارزش‌های عمیق بومی، همواره نسبت به مفاهیم جدید رویکردی فعال داشته است. بر خلاف کسانی که از انسداد فکری سخن می‌گویند، بنده معتقدم مفهوم وطن از جمله مفاهیمی است که جامعه‌ی ما برخوردی بسیار پویا با آن داشته است. در این میان، نقش روشنفکران در بازتعریف این مفهوم بسیار کلیدی است.

در سیر تاریخی معاصر، مواجهه‌ی ما با امر وطن (از جنبه‌ی زبانی تا مفهوم سیاسی آن در دوره‌ی مدرن)، شامل هفت موج تکاملی است:

🔵 موج اول در دوران پهلوی اول: مواجهه‌ای برآمده از تحقیر و تقلید.

برای مثال، علی‌اکبر خان داور در نسخه‌های تجویزی خود، گذشته‌ی تاریخی ایران را به شدت تخریب و تحقیر می‌کند. چنان‌که در نوشته‌های

خود خطاب به رضاخان، ملت ایران را تا حد گوسفندانی که صرفاً چرانده می‌شدند، تقلیل می‌دهد.

« **موج دوم در دوران پهلوی دوم:** در این دوره، مواجهه صورت حرفه‌ای‌تر به خود می‌گیرد. صورت هویت ایرانی حفظ می‌شود اما معنا تهی می‌گردد. برای نمونه، اوج موسیقی سنتی و معماری ایرانی را در این دوره می‌بینیم. ساعت‌ها با اشعار حافظ و مولانا مواجه می‌شوید، اما این هنرها پیوندی با معنای حقیقی اثر ندارند. این پروژه بسیار حرفه‌ای بود. چرا که در معماری کاخ نیاوران یا کنسرت‌های امروزی که راه آن دوره را می‌روند، صورت عرفانی حفظ شده اما در عمل، هیچ ارتباطی با معانی ژرف آن مانند مفاهیم قرآنی یا عرفان حافظ برقرار نمی‌شود. این نوعی تقلید است که اگرچه دیگر حاوی تحقیر نیست، اما میان تهی است.

« **موج سوم در جبهه ملی و نهضت آزادی:** جبهه ملی رویکردی تلفیقی داشت، اما بیش از آنکه یک جریان روشنفکری باشد، جریانی سیاسی بود. در شخصیت دکتر مصدق شاهد نوعی بی‌ثباتی در نظام معنایی هستیم. او دم از آزادی می‌زد، اما در قدرت، طالب اختیارات فوق‌العاده‌ی نخست‌وزیری بود و مجلس را منحل کرد. در واقع، او حتی به سنت‌های روشنفکری نیز پایبند نماند. کمی جلوتر، ملی_مذهبی‌ها و نهضت آزادی، فهم معنادارتری از هویت دینی و ملی داشتند، اما قرائت آن‌ها از دین به شدت فردی بود و از اسلام اجتماعی پرهیز می‌کردند. یعنی بیشتر مسلمان سیاسی بودند تا پیرو اسلام سیاسی.

« **موج چهارم در انقلاب اسلامی:** با انقلاب اسلامی و در شخصیت حضرت امام (ره)، تلاشی برای تبیین اسلام اجتماعی و ایرانی صورت گرفت، مشابه آن‌چه در کتاب «انقلاب ۵۷» و «انکشاف فلسفه تاریخ ایران» اثر سید جواد طاهایی آمده است که انقلاب را ایرانی‌ترین پدیده‌ی مدرن می‌داند. با این حال، پس از پیروزی، مفهوم وطن تا حدودی تحت‌الشعاع مفهوم امت قرار گرفت. این موضوع معلول دو عامل بود که یکی سیطره‌ی گفتمان‌های

چپ که قائل به جهان‌وطنی بودند و دیگری غلبه‌ی روایت‌های خاص از امت‌گرایی. با این حال، امام (ره) با راهبردهایی نظیر راه قدس از کربلا می‌گذرد، تلاش کردند این توازن را حفظ و عملیاتی کنند.

« **موج پنجم در دوران سازندگی:** در این دوره، الگوی ژاپن اسلامی مطرح شد و توسعه‌ی ملی محوریّت یافت. با این تفاوت که هویت اسلامی به حاشیه رفت و اولویت‌بندی جدیدی شکل گرفت. این دوره، از تلخ‌ترین ادوار در مواجهه با جریانات مقاومت بود. چنان‌که بر اساس مکاتبات مستقیم شهید سید حسن نصرالله، جبهه‌ی مقاومت نگران بود که وجه‌المصالحه در مذاکرات ایران و آمریکا قرار گیرد.

« **موج ششم در دوران شهید سلیمانی:** تحت تأثیر سیاست‌های مقاومت، توازنی میان هویت ملی و اسلامی ایجاد شد که نمود آن را در شخصیت شهید سلیمانی دیدیم. به تعبیر رهبر معظم انقلاب، ایشان امتی‌ترین و ملتی‌ترین شخصیت بودند. سربازی که خود را فدایی وطن می‌دید اما در یک گستره‌ی فرامرزی و جهانی. البته این تعادل هویت در این مرحله بیشتر در کالبد یک شخص و یک مأموریت معنا یافت.

« **موج هفتم در وضعیت فعلی و جنگ‌های اخیر:** بنده معتقدم پس از نبردهایی همچون جنگ ۱۲ روزه و جنگ رمضان، مفهوم وطن از کالبد یک شخص خارج شده و به کل جامعه تسری یافته است. دیدن اهتزاز هم‌زمان پرچم‌های حزب‌الله، فلسطین و ایران در کنار موسیقی و سرود ملی در تجمعات مختلف اجتماعی، نشان از یک تعادل مفهومی جدید در میان توده‌های مردم دارد. امروزه ما در تکامل‌یافته‌ترین دوره‌ی تاریخی دست‌کم در صد سال اخیر در فهم پیوند میان امت و ملت و مفهوم وطن هستیم.

در پایان، در خصوص نسبت جریان روشنفکری با این تحولات، باید اشاره کنم که اگر روشنفکری همچنان در فضای تقلید بماند، قطعاً دچار عقب‌ماندگی خواهد بود. ما امروزه در میان برخی مسئولان، نوعی عقب‌ماندگی ذهنی

نسبت به تحولات جهانی می‌بینیم. بدین معنا که بسیاری از آن‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰ و در فضای رمانتیک جنگ سرد تحصیل کرده‌اند و هنوز دنیا را از دریچه‌ی تنش‌زدایی میان شرق و غرب می‌بینند، در حالی که نظم جهانی فعلی به سمت رئالیسم کلاسیک بازگشته است. سیاست خارجی ما گاه گروگان این ادبیات رمانتیک است و توان نوشتار یا گفتار خشن و واقع‌گرایانه را ندارد. اگر روشنفکر بتواند نگاهی تلفیقی میان ارزش‌های ملی و واقعیت‌های اجتماعی برقرار کند، به فهمی معنادار خواهد رسید. بنده نیز به عنوان بخش کوچکی از این جریان، تلاش می‌کنم مفهوم وطن را در چارچوب واقعیات جامعه‌ی ایران و به دور از روایت‌های تقلیلی فهم و تبیین نمایم.

✦ روشنفکر کسی است که به اشتغال فکری و اندیشگی اهتمام دارد، اما این اشتغال فکری او معطوف به جامعه است

♦ **دکتر جلیلی:** بسیار عالی. زاویه دید جالبی بود. از شما سپاسگزارم. اساساً کارنامه روشنفکری در ایران کارنامه درازدامنی است. آقای دکتر صفارهرندی در خدمت شما هستیم. لطفاً مباحث خود را مطرح بفرمایید.

♦ **دکتر سجاد صفارهرندی:** بنده سخن خویش را با واکاوی و تحدید معنای روشنفکر و روشنفکری آغاز می‌کنم و تبیین خواهم کرد که چرا این تحدید معنا، در ادامه مسیر بحث واجد اهمیت است. در باب روشنفکری، یک تحلیل وجود دارد که می‌توان آن را بسیار صوری دانست. براساس این دیدگاه، روشنفکر کسی است که مشغولیتی فکری دارد و به امور اندیشگی می‌پردازد. این همان معنایی است که تقریباً ماکس وبر در مباحث جامعه‌شناسی دین خویش به کار می‌برد و بر همین اساس، به سهولت معتقد است که در دوران سنت، کاهنان و روحانیون در واقع همان روشنفکران بوده‌اند. معنای دیگری از این اصطلاح، واجد جهت‌گیری محتوایی و ذاتی است. در این ساحت، روشنفکر فردی تعریف می‌شود که به آرمان‌ها و ایده‌آل‌های خاصی تعهد دارد

و در افق آن‌ها می‌اندیشد و سخن می‌گوید. آرمان‌هایی نظیر دستاوردهای انقلاب فرانسه، روشنگری قرن هجدهم و امثال آن. این تعریفی محدود و با جهت‌گیری خاص است. اما آن چه بنده عرض می‌کنم، در واقع تخصیص یا تکمله‌ای بر تعریف نخست است. بدین معنا که روشنفکر، صرفاً محدود به یک ایده‌آل یا آرمان خاص نیست. روشنفکر کسی است که به اشتغال فکری و اندیشگی اهتمام دارد، اما این اشتغال فکری او معطوف به جامعه است. این فعالیت، با نوعی تعهد به امر اجتماعی توأمان شده و روی خطاب و عرصه‌ی تعامل او، فضای عمومی و جامعه است. با این تعبیر، روشنفکر از دانشور یا شخصیت آکادمیسین به مفهوم محدود کلمه که صرفاً فعالیت علمی را به مثابه یک حرفه دنبال می‌کند، متمایز می‌گردد. روشنفکر به این معنا، فردی است که رو به جامعه و با جامعه سخن می‌گوید. این تعریف از دو جهت برای ادامه‌ی عرایض بنده حائز اهمیت است:

« نخست آن‌که با این تعریف، نمی‌توان بر تمایز مطلق میان روشنفکر و سیاست‌مدار پافشاری کرد. در واقع، بسیاری از اهل سیاست که حیات سیاسی آنان معطوف به پیشبرد ایده‌ای خاص بوده و نسبت وثیق و جدی با یک تفکر داشته‌اند و در همان راستا به تولید سخن و خطابه پرداخته‌اند، بخشی از تاریخ فکر و روشنفکری محسوب می‌شوند.

« نکته دوم این است که با این تلقی، روشنفکر صرفاً کسی نیست که تعهدی به آرمان‌های دوران تجدد داشته باشد، بلکه می‌تواند فردی باشد که از افق‌های دیگر و با آرمان‌هایی متفاوت به کنش روشنفکری بپردازد. بر این مبنا است که در این بحث، از شخصیت‌هایی همچون شهید مطهری یا رهبر شهید با صفت روشنفکر یاد می‌شود.

« ظهور توأمان ناسیونالیسم رمانتیک و رئالیسم انفعالی در روشنفکری

در ادامه، باید اشاره کرد که مسئله‌ی ملیت و امر ملی، از آغاز خود یک ساختمان و سازه‌ی روشنفکرانه بوده است. ساختن مفهومی به نام امر ملی یا دست‌کم

به آگاهی درآوردن و در ساحت سخن نشانیدن آن، امری است که روشنفکران ما از دوره‌ی قاجار به بعد متصدی آن بوده‌اند. نخستین صورت‌بندی از مسئله ملیت که در ایران طرح شد، پیوندی ناگزیر با تحولات قرن هجدهم و نوزدهم اروپا داشت و در واقع، تلقی آنان این بود که این مفهوم، پاسخی به مسئله‌ی انضمامی عقب‌ماندگی ایران است.



این طرح نخستین، طرحی رمانتیک از مسئله‌ی ملی بود. روایتی شورانگیز و خاطره‌ای تاریخی از یک گذشته‌ی استثنائی و طلایی که به واسطه‌ی عوامل گوناگون از دست رفته است. در این نگاه، وضعیت حال جامعه با آن گذشته پیوندی ندارد و کنش سیاسی باید در جهت بازگشت به آن گذشته یا بازسازی آن معنا در آینده باشد. این چتر بزرگی است که طیف گسترده‌ای از روشنفکران نسل اول را در بر می‌گیرد چه آنان که رویکردهای رادیکال سیاسی یا اعتقادی داشتند نظیر فتح‌علی آخوندزاده و چه آنان که در مشی عملی ملایم‌تر بودند و ستیزه‌جویی امثال آخوندزاده را نداشتند نظیر ذکاءالملک فروغی، اما همگی مسئله‌ی ایران را ذیل همین چارچوب می‌فهمیدند. در این تلقی، اسلام یا سنت به مثابه حجابی تلقی می‌شد که بر آن گذشته‌ی طلایی افتاده و باید از آن عبور کرد.

این رویکرد رمانتیک و حماسی در ساحت نظر، در مقام عمل با نوعی واقع‌گرایی انفعالی همراه بود. امروزه وقتی از رئالیسم سخن می‌گوییم، رویکردهای تهاجمی و اقتدارطلبانه به ذهن متبادر می‌شود، اما رئالیسم وجهی دیگر نیز دارد که همان نگاه انفعالی نخبگان تجددخواه در حوزه‌ی سیاست خارجی است. آنان بر این باور بودند که چون ما کشوری ضعیف و عقب‌مانده هستیم و توانایی‌های محدودی داریم، ناگزیر باید برای تضمین بقا و بهروزی خویش، خود را به یکی از قدرت‌های جهانی پیوند دهیم. از این رو، گرایش‌های مختلفی نظیر آنکوفیل یا همان هوادار انگلیس، فرانکوفیل، روسوفیل، ژرمانوفیل و آمریکوفیل پدید آمد.

نمادین تفکر، آن جمله‌ی منسوب به حکیم‌الملک یا یکی از رجال سرشناس دهه‌ی ۲۰ است که در نقد مخالفان انگلستان گفته بود که ایران مانند خزه است و بریتانیا بسان دیوار حوض؛ چگونه خزه می‌تواند بادیواری که به آن تکیه کرده، دشمنی کند؟ این تلقی در ادوار مختلف تکرار می‌شد. برای مثال، هرگاه گمان می‌کردند بافت قدرت جهانی در حال تغییر است، از گرایش به انگلیس به سمت گرایش به آلمان متمایل می‌شدند. لذا ایده استقلال ملی در ملی‌گرایی این طیف بسیار کمرنگ بود. هرچند که در مقام نظر بر عظمت امپراتوری و شکوه تاریخی تأکید می‌کردند و دال مرکزی آنان پادشاهی‌های بزرگ بود. این صورت‌بندی تا دهه‌ی ۲۰ جریان مسلط محسوب می‌شد، اما از آن مقطع به بعد، شکافی در این طرح ایجاد گشت. مجموعه‌ی شکست‌ها، به‌ویژه حوادث شهریور ۱۳۲۰، باعث شد این الگو جاذبه‌ی خود را از دست بدهد، اگرچه پیش از آن نیز اقدامات دوران رضاشاهی در دهه‌ی ۱۳۱۰ جان‌مایه‌ی روشنفکری را از این طرح گرفته بود. از دهه‌ی ۲۰ به تدریج طرح جدیدی از امر ملی شکل گرفت که می‌توان از آن به عنوان طرح حقوقی_سیاسی از امر ملی یاد کرد.

نقطه‌ی تمرکز این طرح بر ملت به مثابه مجموعه‌ای از شهروندان، آراء و افراد بود. این الگو واجد درکی لیبرال، دموکراتیک و به طور کلی سکولار از امر ملی بود، بدون آن که لزوماً همچون طرح اولیه به دنبال ستیز گفتمانی تند با ایده‌های اسلامی یا ترویج عرب‌ستیزی باشد. اما در عین حال، به ماهیت دینی جامعه و پتانسیل‌های آن نیز التفات چندانی نداشت. چنانچه بخواهیم

از منظر فرهنگی و هنری برای تبیین امر ملی در دوره‌ی مورد بحث، نمونه‌ای ذکر کنیم، منظومه‌ی آرش، سیاوش کسرایی مثال درخوری است. کسرایی در این اثر، آرش را به مثابه قهرمانی از متن ملت معرفی می‌کند و برخلاف حماسه‌های رمانتیک که بر پهلوانان و شاهان تمرکز داشتند، بر این باور است که قهرمان واقعی از لایه‌های زیرین جامعه برمی‌خیزد. نگاهی که البته آمیخته به انگاره‌های سوسیالیستی و چپ‌گرایانه است. با این حال، این قرائت صرفاً محدود به نسخه‌ی کسرایی نیست، بلکه در فضای غالب ملی‌گرایی دهه‌های ۲۰ و ۳۰ خورشیدی که در نهضت ملی شدن صنعت نفت تبلور یافت، امر ملی دقیقاً به همین معنا فهم می‌شد.

۴ از صدا افتادن امر ملی در جریان روشنفکری

نکته‌ی تکمیلی این‌که، این صورت‌بندی از امر ملی، واجد صبغه‌ای قوی از استقلال‌طلبی بود و در ساحت سیاست عملی نیز تلاش می‌کرد از طریق الگوی موازنه‌ی منفی دکتر مصدق یا سایر گفتارها، جایگاهی برای استقلال کشور بگشاید. اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد و ناکامی سیاسی آن نهضت، این طرح به تدریج رو به افول نهاد. پس از ۲۸ مرداد، ما با دورانی مواجه می‌شویم که از یک سو، گفتار ملی‌گرایی رمانتیک جذابیت‌های فکری و روشنفکری خود را از دست داده، اما در بوروکراسی حکومت کماکان حیات دارد. چنان‌که نظام بوروکراتیک با تمسک به همین گفتار، اقداماتی نظیر برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تغییر تقویم به شاهنشاهی را رقم می‌زند.

در مقابل، جریان روشنفکری به دلیل تقابل با مصادره‌ی امر ملی توسط دستگاه بوروکراسی حکومت، نسبت به این موضوع دچار نوعی بی‌تفاوتی شد. جالب این‌جاست که روشنفکران این دوره، هرچند هویت‌گرا، بوم‌گرا و در جست‌وجوی خویش‌نشدن بودند، اما به ندرت این مفاهیم را در قالب ملیت صورت‌بندی می‌کردند. دغدغه‌ی آنان به تعبیر مرحوم آل‌احمد یا به سمت کلیت اسلامی و هویت دینی معطوف بود، یا صبغه‌ای جهانی در قالب اتحاد خلق‌ها و مستضعفین تحت تأثیر تفکرات چپ می‌یافت. حتی در اندیشه‌های

بوم‌گرایان نظری‌تری همچون دکتر شایگان، تمرکز بر سنگر آسیا در برابر غرب بود و مسئله‌ی ملی، طنین چندانی در گفتمان روشنفکری نداشت. با چنین مختصاتی به انقلاب اسلامی رسیدیم. انقلاب اسلامی که برخاسته از عمق باورهای اسلامی، شیعی و دینی جامعه بود و نیروی عظیمی را آزاد کرد، در بدو امر، خود را از امر ملی بی‌نیاز می‌دید و حتی به دلیل پیوندهای پیشین این مفهوم با نمادهای شاهنشاهی، نسبت به آن موضعی تقابلی داشت. این تقابل در ۳-۴ سال آغازین انقلاب، در قالب دوگانه‌هایی همچون ملی-مکتبی یا متعهد-متخصص نمایان شد و به مرزبندی میان اسلامی بودن و ملی بودن دامن زد. این فضا که گاه با نمودهای افراطی مانند پیشنهاد حذف پرچم سه‌رنگ، تغییر نام خلیج فارس یا تخریب آرامگاه فردوسی همراه می‌شد، البته با واکنش منفی هاضمه‌ی کلی انقلاب و جمهوری اسلامی روبرو شد. اما نمی‌توان کتمان کرد که فضای غالب و گفتار مکتبی آن زمان، نسبت به مفهوم ملی حساسیت منفی داشت.

با گذار از آن دوران، به ویژه از دهه‌ی ۷۰ خورشیدی، شاهد رجوع مجدد به امر ملی توسط برخی جریان‌های واگرای سیاسی بودیم. این جریانات برای نقد نظم گفتمانی مستقر، به منابع هویتی و نمادهای ملی متوسل شدند. اما الگویی که برگزیدند، همان ملی‌گرایی حقوقی و سیاسی بود. در این مقطع، تلاش شد تا تمثال مصدق در برابر تمثال امام (ره) قرار گیرد و دوگانه‌های ملی-مذهبی بازتولید شوند. نکته‌ی شگفت‌آور این‌که این چرخش به سوی امر ملی، هم‌زمان بود با گفتارهایی که بر جهانی‌شدن، پیوستن به دنیای آزاد و نظم جهانی تأکید داشتند. از این رو، ما با جریانی از مصدقی‌ها مواجه شدیم که نه ضداستکبار بودند و نه دغدغه‌ی استقلال‌خواهی داشتند. آنان صرفاً از وجهی لیبرال و سکولار مصدق به عنوان سنگری هویتی در سیاست داخلی استفاده می‌کردند، بی‌آن‌که درون‌مایه‌ی اصیل ملی‌گرایی مصدقی در کانون عمل آنان باشد. اما در دهه‌ی ۸۰، این گفتار با بحران‌هایی مواجه شد و سرانجام در دهه‌ی ۹۰، از خاکستر آن، نوعی ناسیونالیسم رمانتیک با گرایش‌های سلطنت‌طلبانه و حتی لایه‌های فاشیستی سر برآورد. این

موج جدید، برخلاف نسخه‌های اولیه، آمیخته به نژادپرستی و عرب‌ستیزی و افغان‌ستیزی و اسلام‌ستیزی عریان بود. این جریان در ساحت سیاسی، به عنوان پروکسی و ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های آمریکایی-اسرائیلی در ایران عمل می‌کند، اما توانسته است لایه‌هایی از اجتماع را نیز درگیر نماید.

۴ بازتعریف امر ملی در پارادایم نوین، ایرانیت در بطن اسلامیت

هم‌زمان با این تحولات و به طور ویژه از دهه‌ی ۷۰ خورشیدی، تحت رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، صورت‌بندی و بازتعریف نوینی از امر ملی به صورت آهسته و پیوسته آغاز شد. در این طرح جدید، ما شاهد تعامل و پیوندی عمیق میان هویت دینی و هویت ملی هستیم. بدین معنا که ایشان با عبور از دوگانه‌ی ایرانی-اسلامی، جایگاه ایرانیت را در درون چارچوب اسلامیت تعریف کردند. در این نگاه، تشیع و اسلام به عنوان قلب تپنده‌ی ایرانیت شناخته می‌شود و بر جنبه‌های استقلال‌طلبانه و ضداستعماری هویت ملی تأکید می‌گردد. در این پارادایم، تمامی قهرمانان تاریخ مبارزات ضداستعماری ایران، فرای تفاوت‌های فکری، ارج نهاده می‌شوند. ایشان در این بازتعریف، به داشته‌های بالفعل ایران از جمله زبان فارسی، آداب، سنن و سرمایه‌های فرهنگی به مثابه سنگرهای مقاومت در برابر تهاجم غرب تمسک کردند و رویکردی ایجابی و امیدوارانه به اکنون ایران را در مرکز ملی‌گرایی خود جای دادند. در این طرح، همین ایران واقعی و موجود، ستودنی و مایه افتخار است. می‌توان گفت که طراح و قهرمان این هویت نوین، شخص رهبر معظم انقلاب هستند. این نگاه که از دهه‌ی ۷۰ در گفتارها، تولیدات هنری_رسانه‌ای، صداوسیما و حتی موسیقی ملی و پاپ رشد کرد، با ذکاوت به سراغ عرصه‌هایی همچون ورزش قهرمانی رفت تا حس مثبت ملی را نسبت به خویشتن موجود تقویت کند. این جریان که طی سه دهه بی‌صدارشد کرده بود، در سال‌های اخیر، به ویژه پس از نبرد ۱۲ روزه و جنگ رمضان، به یک خودآگاهی هگلی دست یافت. به گونه‌ای که امروزه می‌تواند به عنوان یک طرح ملی قدرتمند، در مقابل الگوهای ملی‌گرایی رمانتیک یا لیبرال_مصدقی قد علم کرده و اعلام حضور کند.

✦ آیا جریان روشنفکری در جنگ اخیر سکوت کرد؟

♦ **دکتر جلیلی:** اساتید ارجمند و بزرگوار، با سپاس فراوان از ارائه‌ی دیدگاه‌های ارزشمندتان. در این بخش پایانی، استدعا دارم چنانچه هریک از اساتید، نکته‌ی تکمیلی یا جمع‌بندی خاصی در خصوص مجموع مباحث مطرح‌شده در نظر دارند، در فرصتی کوتاه بیانات خود را مطرح بفرمایند و اینکه بیان بدانند روشنفکر در شرایط کنونی در قبال جنگ حاضر چه وظیفه‌ای بر عهده دارد؟ چرا روشنفکران نسبت به این تحولات و تطورات اجتماعی سکوت اختیار کرده‌اند و رسالت حقیقی روشنفکر در اکنون ایران و ایران اکنون چیست. تا از محضر شما بهره‌مند شویم.

♦ **دکتر میری:** این موضوع که چرا روشنفکران ساکت هستند به باور بنده امروزه در سطح جامعه بسیار مورد بحث قرار می‌گیرد. چنان‌که حتی در فضای مجازی و یاد برنامه‌های شبکه‌ی خبر نیز بارها شاهد طرح این پرسش هستیم که با زبانی گزنده می‌پرسند که روشنفکران کجا هستند؟ چرا ساکت‌اند؟ و علت غیبت آنان در بزنگاه‌ها چیست؟ در این میان، برخی نیز با زبان طنز به این هجمه‌ها پاسخ داده‌اند که، تمام حیات و بستر سخن گفتن ما در فضای اینترنت بود که آن را هم مسدود کردید، حال در کدام فضا باید سخن بگوییم؟ این نکته‌ی بسیار مهمی است. بر مبنای مباحثی که مطرح کردیم، روشن شد که روشنفکری واجد رسالت اجتماعی است. باید توجه داشت که روشنفکران سنخ واحدی ندارند. امروزه در ایران ما با طیف‌های متنوعی از جمله روشنفکران چپ، اسلام‌گرا، پان‌ایرانیست و هواداران اندیشه‌ی ایران شهری، فمینیست و ... روبرو هستیم. با این حال، مسئله‌ی سکوت یا خاموشی روشنفکران خود زمینه‌ساز مناقشه‌ای جدی است که می‌تواند محور گفتگوی ما نیز باشد. در پاسخ به این پرسش که چرا روشنفکران در دوران جنگ سکوت کردند؟ ادعایی از سوی برخی مطرح است مبنی بر این که ریشه‌ی جنگ و بحران‌های اخیر را باید در هشدارهایی جست‌وجو کرد که روشنفکران در دو دهه‌ی گذشته به‌ویژه از

سال ۱۳۸۸ به این سو مطرح می کردند. آنان معتقد بودند که کاهش و تضعیف مشروعیت حاکمیت، به موازات خود، امکان وقوع جنگ های داخلی یا خارجی را افزایش می دهد. جالب است که رهبر انقلاب در برابر این مسیر جدایی مردم و حکومت و اسلام و ایران ایستاد. از زبان خود رهبر شهید، آیت الله خامنه ای در سال ۱۳۹۲ از رسانه ی ملی پخش شد که ایشان خطاب به ملت فرمودند که حتی اگر جمهوری اسلامی یا شخص رهبری را قبول ندارند، به خاطر کشور و به خاطر ایران در انتخابات شرکت کنند. اکنون که درصدد بررسی کارنامه ی روشنفکران و نسبت آنان با مقوله ی جنگ هستیم، باید این پرسش را مطرح کنیم، آیا کلیت حاکمیت و به ویژه رسانه ی ملی، فضای لازم را برای طرح این نظرات فراهم کرده است؟ به باور بنده، صدا و سیما در یک سال اخیر با گاردی کاملاً بسته عمل کرده است. فراتر از بحث روشنفکران و دانشگاهیان، زمانی که رسانه ی رسمی عملاً پیام نمی خواهم بشنوم را صادر می کند، طرح این مدعا که روشنفکران درباره ی جنگ سخنی نگفته اند، با چالش مواجه می شود. بنابراین، آیا چنین تقریری از وضعیت روشنفکران، دقیق و منصفانه است؟ به گمان من، این یک روایت ناکامل از واقعیت است.

♦ **دکتر محمدی سیرت:** در پاسخ به این پرسش که آیا واقعاً روشنفکران ساکت بوده اند یا خیر؟ باید بر اساس همان تقسیم بندی صنفی که پیش تر انجام شد، تأکید کرد که چنین نیست. بخشی از روشنفکران، حتی در طیف های گوناگون، فعال هستند. برای نمونه، امروزه در عرصه ی موسیقی، شعر، داستان و همچنین در حوزه ی فیلم و سینما، شاهد رخدادها و تحولات نوینی هستیم. اگر این فعالان را در زمره ی جریانات روشنفکری محسوب کنیم، روشن می شود که همگی ساکت نبوده اند. همچنین، علاوه بر گفتگوهایی که خارج از سازمان صدا و سیما و در بستر فضای مجازی صورت می گیرد، بخش اعظمی از جریان روشنفکری در حال فعالیت است. بنده معتقدم در این فرآیند تطور هویتی، به سبب آن که دوگانه ی تقلید و تلفیق بسیار برجسته می گردد، آن جریانی که همچنان در ساحت سنت تقلیدی باقی مانده، طبیعتاً امکان

سخن گفتن در فضای گفتمان رسمی را ندارد. اما جریانی که دست کم خود را به ساحت تلفیق نزدیک کرده و هویت خویش را در نسبت با ایران و تحولات جنگ بازشناخته است، در شاخه‌های گوناگون به بیان آرا و گفتگو می‌پردازد. مشاهده می‌کنید که در عرصه‌ی موسیقی، شخصی همچون آقای چاوشی، در حوزه‌ی سینما آقای مهدویان و در حوزه‌های شعر و موسیقی، هر یک به نوعی کنشگری می‌کنند. حتی در خارج از ایران نیز نمونه‌هایی همچون دکتر سروش را می‌بینیم. دکتر سروش که در دوره‌ای بخشی از جریان اپوزیسیون تلقی می‌شدند، اکنون در بزنگاه کنونی مواضعی هم‌راستا با منافع جمهوری اسلامی ایران اتخاذ می‌کنند. بنابراین، بنده بر این باورم که آن بخش از جریان روشنفکری که بهره‌ای از نگاه تلفیقی دارد، یعنی خود را در اتمسفر و فضای ایران اعم از ایران تاریخی، اسلامی یا شیعی تعریف کرده است، در مواجهه با مسئله‌ی جنگ، واکنشی فعال نشان می‌دهد و خود را در قبال سرنوشت ایران مسئول می‌بیند. اما وضعیت آن جریانی که کاملاً تقلیدی عمل می‌کند، مشخص است. آنان در بدترین حالت، گزینه‌ی جنگ را تجویز می‌کنند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، سکوت اختیاری نمایند.

♦ **دکتر تقوی‌مقدم:** در تبیین رسالت روشنفکری و نسبت آن با تحولات کلان جامعه، واکاوی مبانی مفهومی و بررسی کارنامه‌ی تاریخی این جریان، ضرورتی است که نیازمند تداوم نشست‌های نقد و نظر است. در شرایط کنونی، آنچه اهمیت محوری دارد تقریر محل نزاع است. به این معنا که باید پیوند روشنفکری با مسائل بنیادین جامعه را در ابعاد تاریخی، معاصر و آینده به درستی تبیین کرد. در عصر حاضر که فراگیری رسانه‌های نوین و فضای مجازی، مرزهای مرجعیت فکری را مخدوش کرده و راه را برای مدعیان کذب گشوده است، دستیابی به یک تعریف کاربردی از روشنفکری الزامی است. هدف از این تعریف، ارائه معیارهایی است که نسل جوان و مخاطب دانشگاهی را در تمیز دادن روشنفکران حقیقی از دیگر کنشگران یاری دهد. مطالعه‌ی کارنامه‌ی این جریان نشان می‌دهد که روشنفکری پدیده‌ای بسیط و واحد نیست. سیر تحول

روشنفکری در ایران، از صدر مشروطه تا به امروز، همواره با کثرت و تنوع همراه بوده است، چنان که در هر مقطع تاریخی، طیف‌هایی از رادیکال‌ها، میانه‌روها و محافظه‌کاران در کنار یکدیگر حضور داشته‌اند.

در دوران پهلوی نیز این تنوع به وضوح مشهود بود. گروهی از روشنفکران در ساختار بوروکراتیک نظام ادغام شده و در جایگاه توجیه‌گران قدرت قرار گرفتند. در حالی که برخی دیگر، همچون اعضای کانون نویسندگان، علی‌رغم مخالفت با ساختار سیاسی، پیوندهایی پیچیده با آن داشتند و در مواجهه با حرکت‌های عظیم اجتماعی، دچار سردرگمی در تصمیم‌گیری بودند. از این رو، تدوین یک جریان‌شناسی یا تیپولوژی دقیق برای درک ماهیت هر طیف الزامی است تا از صدور احکام کلی و غیردقیق پرهیز شود.

امروزه وظیفه‌ی جامعه‌ی علمی، ارتقای قدرت تشخیص عمومی در این بازار پرهیاهوی آرا است. در بحران‌هایی نظیر جنگ، مواضع جریانات منسوب به روشنفکری، از همسویی با دشمنان تا تأکید بر ضرورت امر ملی، نوسانی وسیع دارد. در این میان، اصیل‌ترین معیار برای سنجش و مقایسه‌ی نظام‌های سیاسی و جریان‌های فکری، میزان وفاداری به پنج مؤلفه‌ی بنیادین تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، امنیت ملی، هویت ملی و پیشرفت ملی است. این پنج رکن، شالوده‌ی اقتدار ملی ایران را تشکیل می‌دهند و منازعات بین‌المللی معاصر نیز دقیقاً بر سر همین موارد شکل گرفته است. رویارویی امروز با نظام سلطه نیز ادامه‌ی همین مسیر و با هدف صیانت از کیان و هویت ملی است. در نهایت، رسالت روشنفکری اصیل، زدودن آشفتگی‌های فکری و جهت‌دهی صحیح به جامعه در راستای صیانت از این ارزش‌های متعالی است.

♦ **دکتر صفارهرندی:** در خصوص این مسئله که روشنفکران ساکت هستند، بنده معتقدم واقعیت به‌گونه‌ی دیگری است. برداشت من این است که روشنفکران ابداً ساکت نیستند و همگی در حال اظهارنظر می‌باشند. البته زمانی که سخنان برخی از آن‌ها را می‌شنویم، آرزو می‌کنیم که کاش سکوت اختیار

می‌کردند، چرا که عدم ابراز عقیده توسط آنان، سودمندتر بود. با این حال، عموم آن‌ها در حال بیان مواضع خود هستند. چنانچه بخواهیم مقایسه‌ای انجام دهیم، به‌طور خاص وضعیت جنگ اخیر را با دوران دفاع مقدس هشت‌ساله بسنجیم، هر دوی این‌ها در حقیقت جنگ‌هایی بزرگ و میهنی بوده‌اند که برای هر شخص دغدغه‌مند نسبت به مرزها و موجودیت ایران، حائز اهمیت هستند. پرسش این است که روشنفکران در آن هشت سال چه میزان همراهی داشتند و اکنون تا چه حد همراه هستند؟ تصور من این است که امروزه روشنفکران به‌مراتب همراه‌تر هستند. ما در جنگ اخیر، از کسانی مواضعی شنیده‌ایم که بعضاً حیرت‌انگیز است. به عنوان نمونه، کامران دیبا که قله‌ی هنر مدرن ما در دهه‌های چهل و پنجاه محسوب می‌شود و عموزاده‌ی فرح پهلوی است، صراحتاً اعلام می‌کند که این جنگ، جنگ ملی ایران و علیه اسرائیل است. همچنین شخصیت‌هایی نظیر حمید دهباشی و عباس امانت نیز در صحنه حضور دارند. شخصیتی چون عباس امانت عنوان می‌کند که این نبرد، از جنگ‌های بزرگ تاریخ ایران به شمار می‌آید. امثال دکتر سروش و دیگران نیز که به یک معنا در لایه‌های خودی تعریف می‌شوند، مواضع مشابهی دارند. البته در سوی دیگر، با شخصیت‌هایی همچون جناب حاتم قادری و امثال ایشان نیز مواجه هستیم که به‌گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی با نیروی متجاوز همراه هستند. به همین سبب عرض کردم که شاید اگر برخی روشنفکران کمتر سخن بگویند، شایسته‌تر باشد. بنابراین، عرض پایانی من این است که مسئله اصلاً بر سر سکوت نیست، بلکه موضوع اصلی این است که روشنفکر ملی چه مسئولیتی بر عهده دارد و کدام گفتار می‌تواند در نسبت با الزامات مسئله‌ی ملی ایران، گویاتر و پیش‌برنده‌تر باشد.



جریان روشنفکری در تاریخ معاصر ایران، از سراب
منورالفکری در مشروطه تا صف‌آرایی در برابر آمریکا -
که سید جواد میری در این نشست آن را دیکتاتوری
سیاره‌ای نام می‌نهد - امروز، مسیری پرفرازونشیب را
پیموده است. اعضای حاضر در نشست «کارنامه
روشنفکری در ایران از مشروطه تا جنگ چهل روزه» با
عبور از کلیشه‌ها، کارنامه روشنفکران را در ترازوی
پاسخ‌گویی به بحران‌های هویتی، حفظ ارکان وجودی
ملت و بازتعریف مفهوم «وطن» ارزیابی کرده‌اند.

مرکز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

